

و اما شناخت تاریخی:

انسان زاده تاریخ و گذشته خویش است و نمی‌گذشته آدمی به منزله نطفی تمامی آن بار هوایی و شخصیتش می‌باشد. اراده انتخاب‌کننده انسان با شناخت علم تاریخ و کشف قانون حرکت زمان و قوانین حرکت تاریخی از خصوصیات تحصیل شده بوسله تاریخ به درمی‌آید.

کسب آگاهیهای تاریخی مستترم شناخت تاریخ هم در سلسله وقایع حرکات تاریخی، تجزیه و تحلیل و جستجوی ریشه‌های بروز وقایع و کشف عدل و زینته‌های معلوم و نامعلوم و هم‌شناخت روشهای تحلیل تاریخی، سنتهای تاریخ و فلسفه تاریخ می‌باشد.

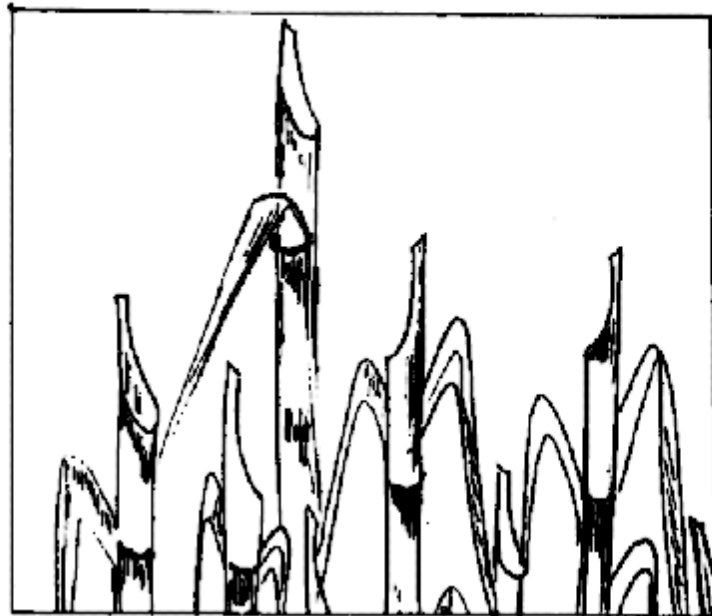
شریعتی با دریافت توجه به ارکان سه‌گانه آزادی، در مرحله رکن شناختی به شناخت تاریخ اهمیت بسیار داده و خود بر آن شد ما در حد نوا این شناخت متدیك و واقعی را از تاریخ (جهان عرب و شرق، اسلام و ایران) و نتایج و دساوردهای آن را به جامه ارائه دهد.^۱

شناخت تاریخ ایران ضرورتی در

شناخت تاریخی انقلاب مشروطیت

تاریخ هر کشور و هر ملتی غنیرغم وجود مشابهت‌های بسیار با تاریخ سایر نقاط از ویژگی‌های خاص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نژادی، قومی و مذهبی برخوردار است که تاثیرات خود را بر نظریه‌ها و مدل‌های سیاسی و اجتماعی، استراتژی‌های فکری و دکترین‌های حرکتی برجای خواهد نهاد به گونه‌ای که گاه همین ویژگی‌ها به مثابه ماسمی برای تحقق آزادی عمل می‌نمایند.

در واقع با عنایت به همین ویژگی‌هاست که سیمای شناخت آزادی در دو عرصه مختلف کامل می‌گردد و یاور آزادی در عصر فرارمانی و فرامکانی در بستر تاریخ و جامعه نگاه محدود زمانی و مکانی می‌یابد. دید بلند آرمانی مفهوم استراتژی یافته و در بستر واقعیت چگونگی تجلی خود را باز می‌جوید. پس شناخت این ویژگی‌ها در نگاه به تاریخ بدلیل نقش موثرشان در نوع تحول، شناخت دردها و تضادهای اجتماعی، ریشه‌یابی موانع آزادی در عرصه فکری و فرهنگی (ساخت ذهنی) و ساختار اجتماعی و چگونگی اولویت‌ها در استراتژی ... از اهمیت بسیار برخوردار است. و هر متفکر معتمد به



شریعتی و بررسی جدال آزادی و استبداد در تاریخ معاصر

فاطمه گولرایی

مقدمه

در دیدگاه شریعتی انسان به معنای آن حقیقت متعالی آگاه و آزادی است که بشر باید به آن دست‌یابد.

اما این انسان در میان تمامی پدیده‌های هستی تنها موجودی است که دارای ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ای چون آگاهی، اراده (آزادی، اختیار و قدرت انتخاب) ارمان و آفرینندگی می‌باشد. بشری که آگاهی در او اراده‌ای پدید آورده است که به وی آزادی یعنی امکان سرپیچی از جبر حاکم و گریز از زنجیر علیت که جهان و جان را می‌آفریند، بحرکت در می‌آورد و به نظم می‌کشد و اداره می‌کند،^۲ می‌بخشد. و پرورده شدن همواره انسان در محیط اعم از محیط طبیعی، محیط جغرافیایی و اقلیمی، و هم محیط تاریخی و هم محیط اجتماعی و حتی ارثی را نطفی می‌نماید.^۳

اما در عین حال در عرصه واقعیت، اراده آزاد انتخاب‌کننده انسان اسیر چهار جبر و چهار زنجار طبیعت، تاریخ، جامعه و خویش‌انسانی است که آن را محدود و مقید می‌سازد. آری انسان زلقیغه طبیعت و پرورده تاریخ، جامعه و طقه خویش است و نیز متاثر از شرایط زیستی، بیولوژیک و حتی ژنتیک. اما مسیر تکاملی وجودی انسان بسوی آزادی او را از این عوامل جبری علمی ملای رهایی می‌بخشد. زیرا به میروانی که اراده و خودآگاهی (شناخت) در او رشد می‌نماید انسان از صورت بگ معلول بصورت بگ علت تمییر مکان می‌دهد.^۴

پس آدمی برای نیل به آزادی نباید که در هر مرحله و در هر شرایط بوسیله شناخت (شناخت طبیعت، تاریخ، نظام اجتماعی و خویش) نتواند از موانع رهایی یابد.

پیام هاجر ویژه بزرگداشت شریعتی

مدرنیسم را بر آن می‌داند تا به بررسی گذشته تاریخی جامعه خود پرداخته و با شناخت عمیق به صبغندی دقیق آنها بپردازد.

شریعتی در روند جدال آزادی و استبداد از موانع آزادی و آزادیخواهی در ایران و جریانات تاریخی جامعه خود (منحمله تاریخ معاصر) شناخت واقعی و دقیقی را نداشته است. تا جایی که خود می‌گوید: اگر بر من خرده بگیرند که ادعای عظمت کردنام می‌گویم که من در میان همه محققان تنها کسی هستم که به این کار (نویسین بیوند اسلام و ایران از نظر تاریخی، مذهبی، روانشناسی فردی و اجتماعی و جامعه‌شناسی) توانایم. چه هم ایران را که وطن من است بخصوص از نظر روانشناسی نژادی و اجتماعی و تاریخی آن خوب می‌شناسم و با ادب و شعر و مذهب و فلسفاتش که حقیقت روح و اندیشه او را می‌سازد آشنایی نزدیک دارم و هم اسلام را...

مروری بر این تجارب تاریخی و محک خورش آن در آزمونهای مکرر تاریخ معاصر کشورمان. نشان از تیزیابی و هوشیاری و صحت شناخت وی از چگونگی عرصه جدال آزادی و استبداد داشته است. نگاه شریعتی به تاریخ معاصر ایران در راستای تضاد سنت مدرنیسم بسیار دقیق و هوشمندانه بوده است. او بر مبنای دید و نگاه و باور تبلیغی توری و عمل که به مسائل داشته است و نیز به عنوان یک متفکر معتقد به تواندیشی و نوگرایی در صحنه عمل به بررسی تاریخ معاصر ایرانی می‌پردازد. تلاش وی در عصر شناخت فرازهای مهم جنبشها و تحولات ایران در ۱۰۰ سال اخیر که خود در بخشهایی از آن مستقیماً وارد صحنه حوادث و منازعات می‌گردد، از ویژگی‌های عمده‌ای برخوردار است.

وی در گام نخست تلاش می‌نماید تا از گذشته تاریخی ایران شناخت صحیح داشته باشد. این شناخت شامل شناخت درست خود وقایع، شناخت فراز نشیبها و مراحل آن، بررسی و ریشه‌یابی علل شکست و موانع پیش روی تحقق آزادی بشکل کلام و خود شناخت دقیق صبغندیها و مواضع جناحها و طبقات مختلف در هر مقطع از تحولات ایران و کسب تجربه تاریخی و اتخاذ راهکار و استراتژی مناسب برای پاسخ‌گویی به چه باید کردهای زمان، می‌باشد. نکته قابل توجه آنکه این شناخت در صورتی می‌توانست دقیق، ریز و پهام هاجر ویژه بزرگداشت شریعتی

هوشیارانه بوده که وی به صحنه حوادث کاملاً نزدیک باشد. در واقع با توجه به موضع‌گیریهای وی می‌توان بخوبی دریافت که شناخت شریعتی شناختی کلی، غیر مستقیم و از بیرون و بالا و دور نبوده است. بلکه با نزدیک شدن به تمامی جزئیات تلاش می‌کند تا نقش کارآمد خود را در این صحنندیها و موضع‌گیریها ابفاه نماید.

از آنجایی که او وابسته آزادی است، در بررسی تاریخ معاصر بر مبنای باورش به آزادی، عاشقانه و معتقدانه جانب آزادی و آزادیخواهان را می‌گیرد. اما این جانب‌داری هیچگاه موجب آن نمی‌گردد تا وی از نقد اشخاص و جریانه‌ها و تفکرات و استراتژی‌های آزادیخواهان غافل بماند. بنابراین نقد و بررسی پروسه آزادیخواهی بخش عمده‌ای از نگاه به تاریخ وی در دوران معاصر را در بر می‌گیرد.

می‌دانیم نگاه به تاریخ معاصر شریعتی در میان مجموعه آثارهای برجای مانده از وی، بخش بسیار کوچک اما پر اهمیت را در بر می‌گیرد. شریعتی ضمن اهمیت و ضرورت برای داشتن تحلیل و شناخت تاریخی، هیچ‌گاه فرصت و امکان آن را نیافت تا این شناخت فرا گرفته را به صورت کامل به مخاطبان خود منتقل نماید. بنابراین به حصول و برآیند این شناخت آنهم بگونه گذرا پرداخته شده است. شریعتی در هر کجا که به بررسی تاریخ معاصر ایران پرداخته، نشان از شناخت عمیق وی از پروسه آزادیخواهی در ایران می‌باشد. بنابراین باید تلاش کرد تا بیشترین و وفادارترین برداشتها از این اشارات کوتاه و سریع صورت پذیرد.

از نکات مهم دیگر جانبداری وی از صمیمی‌ترین و وفادارترین تفکرات و جریانه‌های منافع مردم بوده که تاریخ نیز بر این وفاداری مهر تائید زده است. این موضع‌گیری‌ها اثبات ولایتی و پیوند شریعتی به نطفه رادیکالیسم در تاریخ معاصر به لحاظ فکری و بعد از زمانی که خود به جنبش ملی-مذهبی ایران پیوند یافت و در صف مبارزان قرار گرفت، می‌باشد. با طرح این چند ممیزه و ویژگی نگاه به تاریخ شریعتی، بر آن شده تا این نگاه تحلیلی و انتقادی تجریمی را درباره چند فراز مهم از منظر جدال استبداد و آزادی مورد ارزیابی قرار دهیم.

انقلاب مشروطیت

در گام نخست شریعتی بر این اعتقاد بود که

می‌توان به راستی از حق به مفهوم حقایق و ارزشهای مشترک جهانی انسانها چون آزادی و برابری سخن گفت و ساطل را کاری نداشت [زیرا این] باطل [است که] به نو کار خواهد داشت.^۶

بنابراین عمیقاً بر این باور بود که هرچا تلاش می‌سوی برپایی نهضتی مردمی بر بنیانهای انسان‌گرایانه صورت پذیرفته ناگزیر از برخورد با اهریالیسم، استعمار، استعمار و استبداد بوده است.^۷ بگونه‌ای که مجموعه این تلاشها صحنه تاریخ معاصر ما را نیز از خود متاثر و رنگین ساخته است. در دوران معاصر بعد از اولین خیزشهایی که در مواجهه ما با سرب زمین صورت پذیرفت با انقلاب مشروطه مواجه می‌باشیم. او که دلبسته آزادی بود و اساساً آزادی را فلسفه وجودی آدمی می‌دانست، در هرچا که نشانی از آن دیده شده، آن را می‌جست و می‌بویید و می‌نوازیید و با موانع استغفر آن مخالفت می‌ورزید.

شناخت شریعتی از جدال آزادی و استبداد در تاریخ معاصر به دو جریان عمده پیشینی عصر قاجاریه یعنی نهضت بابیه و نهضت تنباکو بازمی‌گردد. که اولی را نشانه عدم رکود مردم ایران^۸ و ریشه‌یابی دومی را نه در راستای منع تحریم استعمال تنباکو توسط میرزا حسن شیرازی که ناشی از تاثیر سیدجمال‌الدین اسدآبادی بر کل پروسه آزادیخواهی و استعمار استبداد ستیزی منطقیه منجمله ایران، می‌دانست.

او بر این اعتقاد بود که اسلام در عصر ما رسانی خود را با تلاشهای سیدجمال آغاز کرده است. کسی که در اواخر قرن نوزدهم نهضت بیناری، مبارزه با استعمار، بازگشت به اصلانهای اسلامی و تجدید تولد خویش را در سطحی بسیار گسترده، در شرایطی که انقلاب مارکسیستی شوروی آغاز شده و چین هنوز در خواب و هند در دامن استعمار انگلستان آرام و راحت غنوده، اعلام نمود^۹ کسی که بواسطه برخورداری از شامه تیر و تشخیص اهداف استعمار در جوامع اسلامی لحظه‌ای گریزان استعمار و استبداد را رها نکرده است.^{۱۰} هم‌چنین از ملک المکتلمین^{۱۱} بعنوان مهره درخشان انقلاب مشروطه و منظر آزادیخواهی و قهرمانی مبارزه نام برده و صریحاً عنوان می‌دارد که در تاریخ معاصر در صف آزادی‌خواهان پیش از هر فرد دیگری به او علاقه‌مند می‌باشد.^{۱۲} و نیز

باقرخان و ستارخان را بعنوان سبیل‌های قهرمانان بی‌نام و نشان ملی و مردمی انقلاب مشروطه و مظهر عالی‌ترین و برافراخته‌ترین چهره‌های روشنفکری در عصر جدید که به آزادی و منافع قول‌های مردم پای بندند، مورد تمجید قرار می‌دهد.^{۳۳}

در همین راستا با جدا کردن صف سیدجمال، مدرس، ملکات‌مکملین، باقرخان، ستارخان، آیت‌الله تائیدی عالم و فقیه آگاه و دلیر عصر مشروطه^{۳۴} از صف عناصر مذهبی سنتی و طرفداران استبداد و مشخصاً دیدگاه مذهبی و عملکرد شیخ فضل‌الله نوری چهره و نماد برجسته سازش‌منه سنتی با استبداد و حتی استعمار، قابل ایجاد می‌نماید.^{۳۵}

در سوی دیگر مظهر استبداد سیاسی یعنی ناصرالدین‌شاه را وحنس‌ترین سلاطین خونخوار می‌خواند.^{۳۶} و از سویی نیز با روشنفکران غرب‌زده و متجدد انقلاب مشروطه که معتقد به تسلیم ایران در برابر کمن و دستاوردهای غرب بوده و نخم‌نسل ضوم تجدد طلبی بی‌ریشه را در ایران پائیده و یاغون و نفت آبیاری‌اش کرده، تا مزرعه‌ناب و حاصل‌خیزی را برای سلطه استعمار ایجاد کند.^{۳۷} به صیغندی می‌پردازد.

تحلیل و ارزیابی موضع‌گیری شریعتی در رابطه با انقلاب مشروطه از چند جنبه قابل بررسی است: در مرحله نخست با نمایندگان مذهبی که با سکوت مطلقانه کرده و با اباحه‌گری خواندن آزادی، در صف مخالفان آن بسی مستدین و استعمارگران قرار دارند، به صیغندی می‌پردازد. زیرا این نخله خود بیش از همه با مذهب مدافع نوادینشی و آزدیخواهی به مخالفت برخاسته است. نوک پیکان تهاجم آنان بیشتر متوجه عناصری چون سیدجمال و اقبال و... است تا سرخان ملکم و قزق‌زاده که زمینه‌ساز حضور استعمار و استبداد وابسته می‌باشند.

شریعتی معتقد است روشنفکر مذهبی پیش از همه از جانب قطب رسمی مذهب ضربه می‌خورد.^{۳۸} زیرا مذهب تقلیدی و تسکینی همواره در طول تاریخ پایگاه مشترک استعمار خارجی - استعمار طاقانی، استبداد سیاسی و استعمار فکری و عقلی بوده است. و این است که درست در هنگامی که استعمار انگلستان سیدجمال را به آوارگی دچار نموده و سلاطین کشورهای اسلامی برای قتلش

پیام هاجر ویژه بزرگداشت شریعتی

قوطه می‌کردند، در همان حال مقدسین مذهبی در میان عوامل شایع می‌کردند که او بیای است. دین درستی ندارد و...^{۳۹} در نتیجه از سوی علمای اسلام تنها گذاشته شده^{۴۰} و بدست استعمار کینه نوز سپرده شده^{۴۱} و سر به نیست می‌گردد.^{۴۲} و درجایی دیگر می‌گوید: "آخوندها اصلاً سهلش ندادند که به دشمن برسند، خودشان از پشت به او خنجر زدند و نابودش کردند."^{۴۳}

و این نیست چیر آنکه مذهب سنتی (استبدادی) در سیاسی اندیشه خود در باب آزادی، انسان و دین با مذهب نوادینشی که شریعتی از آن تحت عنوان "بعثت نوحیدی" یاد می‌کند، متفاوت و متضاد است.^{۴۴} بعثت نوحیدی هدف خود را آزادی وجودی آدمی و حکومت مردم و حاکمیت قانون می‌شمارد. اما فلسفه سیاسی مذهب سنتی در عرصه غامبه به عدم فصولی در کار خدا و نصابندگان یعنی عدم دخالت در سیاست و حکومت و در عرصه فضا و روحانیون به انتخاب روحانیون نه نمایندگی خدا در سند حکومت که به اعتراف آیت‌الله تائیدی "نوعی استبداد دینی و روحانی است که امامت تسبی را پشتوانه شرعی سلطنت موروثی و نفسی دموکراسی و فقه چمفوری را سنگر استبداد فکری و عباد با حکومت قانون و بهماران مجلس یا اسلحه دین و متروحه علم کرده بودند. علمی که در زیر آن کلنل لباخوف روسی و محمدعلیشاه قاجار و قداربندان دربار سینه می‌زدند."^{۴۵}

تحلیل نقادانه شریعتی بر جنبش مشروطه و نیز شخصیت‌های موثر آن چون سیدجمال نه صرفاً از موضع یک عصر استراتژیست سیاسی بلکه بعنوان یک متفکر صاحب نظر در عرصه اندیشه و مناسبات اجتماعی است. او در حالیکه ارزشهای حرکت‌های افرادی چون سیدجمال، همه و کواکبی را که خود بلحاظ نفی امکان اصلاح فردی در حرکت‌های اجتماعی از تمایز با سایر استراتژی‌ها برخوردار است^{۴۶} در شبیر وضع حوزه‌های علوم قدیمه با کوشش در راه عقلی کردن بینش مذهبی.^{۴۷} شاسایی نقشه‌های فرهنگی استعمار و شناساندن چهره استعمارگر به ملت‌های مسلمان و پیریزی همه انقلابات ضد استعماری کشورهای اسلامی و افشاندن بذر بیداری و آگاهی سیاسی، آزادی، دموکراسی و...^{۴۸} مورد تقدیر قرار می‌دهد، اما در سوی دیگر با نقد آن بدنبال کسب تجربه برای

مراحل بعدی حرکت می‌باشد. از نظر شریعتی شروع مبارزه سید به مثابه پیشوای آزاد فکری در جامعه اسلامی و دهر و منکر نهضت‌های ضد استعمار فرهنگی در جهان با تکیه بر طبقات بالای اجتماعی و سیاسی جامعه - و نه توده‌های مردم - بود.^{۴۹} و در نتیجه نوع این طوفان عظیم در لایه‌های دستگاه‌های قدرتمند سیاسی و روحانی بهدر رفت.

تنها گذاشتن سیدجمال توسط تمامی جناح‌های درگیر در عصر مشروطه بگونه‌ای که با همدستی استعمار و استبداد و استعمار موجب آن شد تا طنین فریادش در فضای سرزمینی که در آن متولد شده، نییجد و از آن پس برای همیشه از یاد برود، از دیگر موارد قابل توجه شریعتی در نقد این مقطع تاریخی است. از آنجایی که استراتژی شریعتی بر بنیان فرهنگی - سیاسی استوار شده بود، نقد وی شامل هر دو عرصه نهضت مشروطیت می‌باشد. شاید بتوان کلان‌ترین نقد شریعتی را بر انقلاب مشروطه در طرح فقدان اندیشه، تفکر، پشتوانه غنی فکری و فرهنگی در این تحول عظیم اجتماعی ایران در صدو پنجاه ساله اخیر دانست او می‌گوید:

"ما نهضت‌های سیاسی بسیار داریم. اما نهضت فکری جدیدی نداشتیم. بطوریکه حتی در مشروطه که یک انقلاب عمیق اجتماعی همراه با فرهنگ، فکر و ادبیات انقلابی و سیاسی و اجتماعی خاص خویش است... می‌بینیم روح و بینش مشروطه بیش از آنچه تحت تاثیر جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تاثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرارشته است و این است

*** در دیدگاه شریعتی انسان به معنای آن حقیقت معنوی آگاه و آزادی است که بطور باید به آن دست یابد.**

*** شریعتی بر این باور بود که در گام نخست باید دیوارهای سنگر قرون وسطایی که گرداگرد عقل و دین و اندیشه‌های دینی که در نهاد تودم‌هایمان نیز جای گرفته فرو ریزد.**

که می‌بینیم تنها کار علمی که عالم شیعی در مشروطه می‌کند و کتاب تزییعالمله و تفسیر الامه نایبی است که آنها تمها و تنها توجیه فقهی مشروطه فرنگی است.^{۳۳} و سپس نتیجه می‌گیرد که "در مشروطه، ای کاش به جای آنکه به تغییر رژیم می‌پرداختیم، به تغییر خویش می‌پرداختیم."^{۳۴}

از دیگر علل ناکامی مشروطه را نیز - در همین ارتباط، هدایت نوده‌های خلق بدون ارائه آگاهی (تحول فکری - فرهنگی) می‌شمارد.^{۳۵} زیرا در آن صورت با رویداد تحول عمیق فرهنگی، اجتماعی، بنییر خویشتن و آگاهی‌یابی نوده‌ها، مشروطه دیگر تحولی نبود که با فتوا شروع شده و مثل برق آمده و مثل برق هم برود.^{۳۶}

اما وجود نقاط ضعف در پروژه آزادیخواهی و نیز تفکر و عملکرد آزادیخواهان و نقد شریعی بر آن موجب نمی‌شود تا او آزادی انسان، آزادی و آگاهی نوده‌های مردم و جبهه متادیان و هواداران آنها را برنگزیند. او عمیفاً بر این مآور است که بگونه‌ای که آزادیخواهان گاه از سر خشم، دوران اسداد و آرامش کور پیش از انقلاب را بر این چنین مشروطیتن توجیح می‌دهند، اما بهرحال ناشن آزادی و بیاری گرچه با نداشتن رنج‌آور است اما بهرحال بهتر از نداشتن و ناشن آن است.^{۳۷}

از مشروطه تا نهضت ملی

در فاصله سالهای پیروزی انقلاب مشروطه که مشروطه‌خواهان کار را تمام شده فرض کرده و به حانه‌های خود بازگشتند و یا زندانه توسط رهبران

*** شریعی با دریافت نقش تقدیری مذهب سنی جامعه و تبدیل آن به عمدترین مانع حرکتی نوده‌های مردم عامل واقعی توقف و عقبماندگی آنان را در استعمار (کهنه و نو) و جهل فرهنگی دانست.**

*** انسان زاده تاریخ و گذشته خوبش و نفس گذشته‌ی آدمی به منزله‌ی نفس تمامی آن باز هویتی و شخصیتی‌اش می‌باشد.**

دروغین مشروطه کنار نهاده شده بودند، انقلاب از مسیر خود منحرف و موجی از ترور، هرج و مرج و آشوب و ناامنی کشور را فراگرفت تا جایی که حتی اصل انقلاب نیز از سوی بسیاری از مدافعان آزادی مورد تردید قرار گرفت. اینگونه بود که زمینه‌های ظهور دیکتاتوری رضاحان سا همدستی عوامل استعمار فراهم گردید. در طی این سالها تا شهریور ۲۰، شدت استبداد و اختناق بگونه‌ای بود که آندک بنای آزادیخواهان‌های را در هم می‌شکست. مرگ زندان، شکنجه، تبعید، فرار یا اسرا سرنوشت تمامی مدافعان آزادی را تشکیل می‌داد.

با فرارسیدن شهریور ۲۰ موقتا پایه‌های دیکتاتوری لرزان شده و فرصتی فراهم آمد تا جنبش، تکلی، حرکتی یا جریانی شکل گیرد. مهمترین نقد شریعی در این دوران بر جریانی مذهب سنی است. وی با نقد کار عبده در شروع کردن تلاش خویش با تکیه بر طبقه روحانیون بواسطه اعتقاد بر نظام شکل گرفته و منحصر و محافظه‌کارانه روحانیت که در برابر هر تکبر و حرکت نوینی دست به مقاومت و مقابله می‌رند، معتقد بود که وجود همین مقاومتها از جانب تفکر مذهبی سنی باعث شد تا آثار نهضت سلفی نه در زمینه سیاسی و نه اصلاح فکری، هیچیک در ایران دامنه نیافه و تحولات ایران را بی‌فرون به تعویق اندازد.^{۳۸} وی همچنین تحریکات جامعه روحانیت شیعی را به از نوع جریانات عمیق و دامنه‌دار موجود در مسیر حرکت فکری متن حوزه بلکه تنها پیام و اعتراض و ظهور روحهای انقلابی و شخصیهای پارسا و آگاه دلیری که نماینده روح حاکم بر حوزه نیستند، می‌دانست که گامگاه در برابر استبداد فساد و نوظنه‌های استعماری قیام کردند.^{۳۹}

شریعی بر این اعتقاد بود که نمایندگان تشیع رسمی تحت تاثیر سازش با قدرت و انحطاط و جمود فکری حاکم بر تفکر سنی صورتی نواخته بودند که نه متوجه انحراف مشروطه شدند و نه زمانی که پرچم انقلاب و آزادی در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی توسط سیرا کوچک‌خان‌ها و خیابانی‌ها برافراشته شد، فرار داد ۱۹۰۷ و استعمار انگلستان در ۱۹۱۹ معتقد شد و مدرسها بر علیه آن فریاد برآورده و جان بر سر دفاع از آزادی و استقلال میهن نهاده از جای خود تکان خوردند آنان خاموشی و بدتر از آن معاشات را در بیست‌سال

خفقان و از دست‌دهی همه آزادیها و حقوق انسانی و مذهبی برگزینند. شریعی رژیم رضاحان را دیکتاتوری می‌دانست که به متابه نسخه بدل آسانورک در ورود شه مدرنیسم ابعالی نقش می‌نمود.^{۴۰} وی توسط بریگاد قزاق روسی بر جامعه تسلط یافته و بر این تلاش بود تا نظامی بر اساس قومیت وابسته به فرهنگ قدرت، اقتصاد، سیاست، ارزشهای اخلاقی و حتی سلاح و زندگی غری را استقرار بخشد.^{۴۱} این تلاش مستبانه همراه با ریشه‌کن نمودن همه نهادهای اجتماعی و معنوی و سنی و اخلاقی، سرنوشت دو دهه از تاریخ معاصر ایران را رقم زد. با تغییر ساختار و سلطه جهانی و عدم هماهنگی دیکتاتور با آن ملی فرا رسید که عامل دیگری برای اجرای سیاستهای استعماری بر روی صحنه آمد. بدینگونه با رفتن (یا بهتر است بگوئیم بردن) دیکتاتوری، آزادیهای رایگان نثار جامعه ایران گردید. اما در بعد از آزادیها نیز روحانیت با عدم احساس خطر و سنولیت، در حصار بسته خویش و در جهان و جهان‌بینی‌ای که عبارت از مثلث کوچکی میان محفه، قم و مشهد با حفظ وضع موجود بود، عبود. بدون آنکه تلاشی در برابر امواج رو به گسترش ایدئولوژی مارکسیسم از سونی و نا نفعه‌های استعمار جهانی از سوی دیگر و نیز نهضت رو به اوج ملی شدن نهضت بنماید.^{۴۲}

نهضت ملی شدن نفت

شریعی معتقد است که جنبش ایران توانست از بیست سال اختناق رضاحانی که می‌توانست بزرگترین دوران آموزش یا آزمایش و عامل بیداری و آگاهی و حرکت و نجات و سرچشمه آموزشها و تجربه‌های بزرگ ملت ما باشد بهره لازم را فرا گرفته و در نتیجه از آزادی، تنها مسئله بازگشت به مذهب سنی و تنظیم شعار صفوی و قاجاری و بازگرداندن زنتهار به چادر و علماء به صلمه و نوده‌ها به تکه را شمار خود قرار داده و هدیه مذهب سنی به مردم ما باز هم زنجیر بود و تیغ.^{۴۳} بنابراین دهه اول پس از شهریور بیست این چنین می‌گذرد.

نهضت ملی بعنوان یک جریان ملی و اصیل و مستقل در ایران به رهبری جبهه ملی، با شعار ملی شدن نفت و طرد استعمار انگلیس و هدف بازبینی استقلال سیاسی ملت تحکیم مشروطیت و نیل به